

سایه سیاست‌گذاری بر مدرسه

نه عادلانه، نه نوآورانه

مرتضی نظری

نویسنده حوزه آموزش و توسعه

کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس تا مغز استخوان فهمیده‌اند که عیشِ دوره‌های نفتی رو به پایان است و پاشنه اقتصاد و حکمرانی روی دانش جدید، تحلیل، نوآوری و نوآفرینی می‌چرخد. کمترین دستاورد این فهم جدید، متمایل سازی درآمدهای نفتی به سمت سرمایه‌گذاری‌های عظیم برای خلق مزیت و تولید ثروت از طریق نوآوری است. در این تغییرِ بزرگِ در حال جریان، یک بخش بسیار کلیدی که زیرساخت فکری و انسانی تغییر را فراهم می‌سازد، آموزش و پرورش است.

در کمتر کشوری هدف و مأموریت مدرسه، به آماده‌سازی دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه گره خورده.

در کنار علل متعدد تداوم ابرچالش‌های آموزش و پرورش، آنچه در افول کیفیت نظام آموزشی ایران به ویژه در مدارس دولتی سهم بزرگی دارد، مداخله‌های سیاسی و غیرحرفه‌ای خارج از آموزش و پرورش است که ارمغانی به جز کنکوریزه کردن آموزش و تبدیل مدارس به میدان مسابقات حذفی برای ورود به دانشگاه در بر نداشته است.

انتشار آمار تلخ سهم ۷ درصدی مدارس دولتی از رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کنکور و رتبه پایین سواد خواندن و نوشتن در مقطع ابتدایی و دیگر ناتوانی‌های مهارتی، علاوه بر تنزل اعتبار و جایگاه مدرسه، ناکارآمدی سیاست‌گذاری‌های آموزشی را نشان می‌دهد که نه نوآورانه بوده و نه عادلانه.

به عنوان نمونه، ما در شرایطی با موازی کاری حدود ۲۰ نهاد و سازمان خارج از آموزش و پرورش با بودجه مصوب مواجهیم که ۴۰ درصد مدارس دچار فرسودگی شدید هستند. همچنین باید به استعدادسنجی‌های نادرست، تمرکزگرایی، رابطه آمرانه با معلم و مدرسه و به حاشیه رفتن مهارت‌های زندگی اشاره کرد که تصویر روشنی از وضعیت حکمرانی آموزشی نشان می‌دهد.

□ پرسش ملی

مدرسه چگونه می‌تواند دوباره متولد شود و برای ذینفعانش یعنی کودکان و نوجوانان، جذاب، نوآور و عادلانه‌تر ظاهر شود؟ برای دستیابی به تصویر درستی از این مسأله، باید به هفت نکته و

پرسش مهم اندیشید:

یکم: معلمی به مثابه یک تخصص
تلقى ما از معلمی و مربی‌گری، یک امر تخصصی و حرفه‌ای است یا یک
بنگاه کاریابی و موضوع دم دستی که می‌توان به راحتی در آن استخدام
و مشغول شد؟ جذب، استخدام و تأمین مالی آموزش و پرورش چگونه باشد
که معلم با انگیزه دلسرد نشود و به جز ارتقای کیفی و حرفه‌ای
خود، هیچ مشغله دیگری نداشته نباشد و فرزند خانواده کم‌برخوردار،
از فرصت‌های اجتماعی ناشی از تحصیل در مدارس دولتی بازماند؟

دوم: یادگیری برای خودیابی
مدرسه فضایی برای شبیه‌بزرگسالان شدن بچه‌هاست یا دوره‌ای برای
کشف و ابراز خود؟ تربیت، بارآوردن و شکل دادن به کودک است مثل
کاری که دست ما با گل و خمیر می‌کند یا مجال و فرصتی است برای
خودیابی و شکوفایی فرزندان ما به دست خودشان؟

سوم: آموزش بر مدار شوق و انتخاب
طراحی برنامه و محتوای آموزشی، بر مدار شوق و انتخاب و استعداد
کودکان و نوجوانان باشد یا تکلیفی اجباری برای گذراندن درس‌هایی
از پیش فرض شده بر اساس ترجیحات نسل قبل؟ اصلاً آموزش، یک حق و
انتخاب است یا یک اجبار قانونی؟

چهارم: از رقابت‌گرایی به مهارت‌ورزی
برای ساختن جامعه‌ای سالم و توسعه یافته، تربیت شهروند مفید بهتر
است یا سرباز مطیع؟ تربیت حقوق‌بگیران آینده یا مردان و زنان
کارآفرین و توانمند؟ مأموریت مدرسه، کسب مهارت‌های زندگی، خلاقیت و
نوآوری باشد یا ۱۲ سال رقابت برای نمره و برتری‌جویی؟

پنجم: عبور از انواع جداسازی‌ها
مدرسه، فعالیت شورانگیزی بر پایه به رسمیت شناختن دنیای متنوع و
متفاوت کودکان و نوجوانان باشد یا برنامه مهندسی شده‌ای بر مبنای
غربال و جداسازی بچه‌ها بر پایه طبقه اقتصادی، بهره‌هوشی و
نخبه‌گرایی؟

ششم: توازن مهارت نرم و سخت
زندگی و کسب‌وکار در جهان جدید به دو دسته مهارت نیاز دارد. مهارت
نرم و مهارت سخت. با مهارت سخت می‌توان شروع کرد اما بدون مهارت
نرم نمی‌توان ادامه داد. آیا در مدرسه توان حل مسأله، تصمیم‌گیری،
ارتباط مؤثر، تاب‌آوری و تحلیل شرایط، کارآفرینی و خلاقیت و فن

بیان، مذاکره و کار تیمی به اندازه دروس دیگر توجه می‌شود؟

هفتم: مدیریت بر اساس شایستگی

از دبیری تا وزیری، از کلاس تا ستاد و تمام سطوح خرد و کلان آموزش و پرورش بر مبنای شایستگی و اصول حرفه‌ای باشد یا بر اساس انتصاب‌های سفارشی و مداخله‌های غیرحرفه‌ای؟

□ نتیجه پایانی

سطح دسترسی نسل جدید و خانواده‌ها به دانش و مهارت‌های نو افزایش یافته و مخاطبان نوجوان مدرسه به بزرگترها نشان داده‌اند منتظر تغییر سبک و محتوای مدرسه نمی‌مانند و راه‌های جایگزین را پیدا می‌کنند.

اگر آموزش و پرورش با تغییرات جدید به ویژه با محیط کسب و کارهای نو، خود را "منعطف و منطبق" نسازد، حذف می‌شود. انعطاف و انطباق، چاره نجات مدارس از چرخه ناکارآمدی است.